

منافره ملاصدرا با حکما و اندیشمندان دربار شاه عباس اول (دخش مربوط به معنی حقیقت)؛

«حقیقت، به هر حال، چیزی جز حقیقت نیست. بشر، یا کوچک است و کوچک پذیرفته و از وصول به ادراک حقیقت چشم پوشیده، یا بزرگ است آن قدر که بتواند حقیقت را (بی واسطه غیر) ادراک کند و یا کوچک است و می کوشد به جهت ادراک حقیقت بزرگ شود. حال اول،

حال جاهلان نامتایل به ربی از جهل است، حال دوم، حال اولیاء است، و حال سوم، حال بندگان راه حق.

حقیقت، اما، به دو اعتبار اساسی، دو معنای بنیادی دارد: یکی، هر آنچه که متصل است به ذات حق، یا آرزو مندیم که ما را متصل گرداند به ذات حق. طریقتی بی کوره راه به جانب خورشید. چشمه بی از آب زلال معرفت (بی حضور جام).

دوم، آنچه که آرمانی ست، و غیر مادی، که انسان در پیش رو دارد و باید که به آن دست یابد. هر آنچه که از آلودگی های روزگار به دور است. هر آن کمال ممکن که دست یافتنی ست اما چون به دست آمد، از حقیقت به واقعیت مبدل می شود و جویمت می یابد، و باز، حقیقت را به دور می فرستد و در رفعت و شکوه نکه می دارد تا انسان شیفته می تعالی، می از تگاه باز نماند.

پس، به معنای تحت، ذات کمال مطلق است و حرکتی به سوی کمال مطلق است و در اتصال به کمال مطلق، دوم، مجموعه ای از ارباب و امکاناتی ست که آدمی را به سوی حقیقت اول، هدایت می کند، اما تلاش مداوم و ابرار، همه، خبر از "سو" می دهند و وصل، زیرا "کسی را نرسد که قصد دریافت کند او کند" که حقیقت مطلق، هم اوست. "نه بلنج انگشت بوده شود، و نه با حواس خمس ادراک. دانش نیز همچون گمان، از دریافت او

مغزول است، و همچنان، دریافتن حقیقتش همچون کورانند". اما وصل نپذیر بودن حق، هرگز آدمی را از جست و جوی حق (یعنی قبول

حقیقت) باز نمی دارد و باز نخواهد داشت، زیرا حق، در عین مطلق بودگی، وعده بی ست و وعده گاهی. در این باب، تا ابد می توانیم بگویم و

هنوز هیچ نکته باقیم.